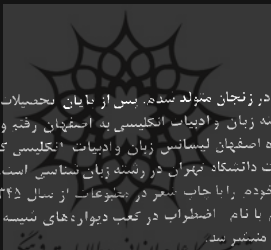


شعر، نقد، تحیل شاعرانه!

ضیاءالدین ترابی: شاعر و منتقد



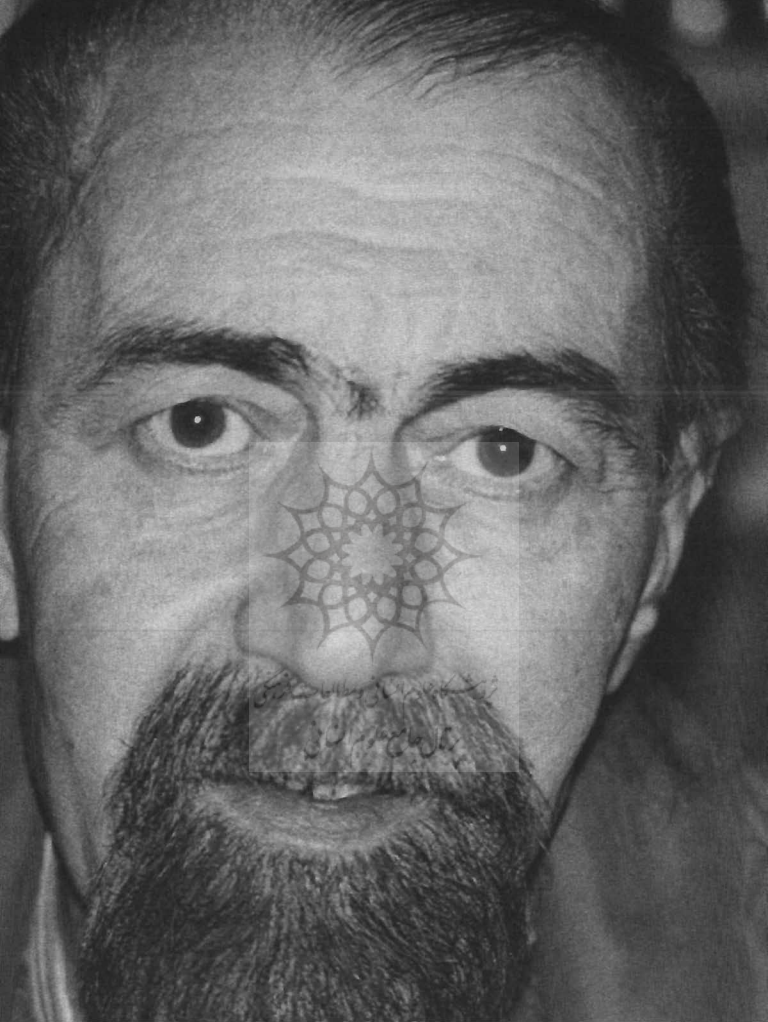
در سال ۱۳۲۲ در زنجان متولد شده. پس از پایان تحصیلات ابتدایی و متوسطه برای ادامه تحصیل در رشته زبان و ادبیات انگلیسی به اصفهان رفت و در سال ۱۳۴۹ از دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان لیسانس زبان و ادبیات انگلیسی گرفت و فوق لیسانس از دانشکده ادبیات دانشکده تهران در رشته زبان شناسی است.

فعالیت ادبی خود را با چاپ شعر در مطبوعات از سال ۱۳۴۵ آغاز کرد و بعد از این مجموعه شعر با نام اضطراب در کعب دیواره‌های سیسده‌ای» در سال ۱۳۴۹ توسط نشر ارغنون چاپ و منتشر شد.

از سال ۱۳۴۵ با چاپ شعر، ترجمه شعر، ترجمه داستان و مقاله و نیز نوشتن مقالاتی در زمینه شعر و داستان ناگنون یا مطبوعات و مجلات ادبی همکاری مستمر داشته‌ام و بیش از صد شعر و حدود یکصد مقاله و ترجمه شعر و داستان در مطبوعات مختلف از من چاپ شده است اما چاپ و منتشر نشده‌ام به صورت کتاب به تکنیک در زمینه شعر، ترجمه و نقد در ذیل آمده است.

الف - در زمینه شعر:

- ۱- اضطراب در کعب دیواره‌های سیسده‌ای (۱۳۴۹)
- ۲- تلوی عطش (۱۳۶۵)
- ۳- از زخمپای اینده و خشم (۱۳۷۲)
- ۴- در بی کراته ای (۱۳۷۲)
- ۵- کزیده شعر (گزیده ادبیات معاصر - شماره ۲۰) (۱۳۷۸)



۶- سرخ از پرند و پرواز (۱۳۸۰)
۷- از نامه‌ای حک شده بر سنگ (۱۳۸۱)

ب - نقد شعر:

- ۱- نیمایی دیگر (۱۳۷۵) ۵- پیرامون شعر (۱۳۷۵)
- ۲- سهرابی دیگر (۱۳۷۵) ۶- شکوه شقایق (۱۳۸۱)
- ۳- فروغی دیگر (۱۳۷۵) ۷- چهارپاره و چهارپاره‌سرایان (۱۳۸۲)
- ۴- امیددی دیگر (۱۳۸۰)

ج - ترجمه شعر:

- ۱- یکصد شعر از یکصد شاعر معاصر جهان (۱۳۷۶)
 - ۲- باغ گیلاس (شعر معاصر چین) (۱۳۸۱)
- در پرونده کاری ضیاءالدین ترابی، چهار دهه فعالیت شعری و دو دهه نقدنویسی فعال و مستمر دیده می‌شود. با شاعر «گلوی عطش»، «از بی کرانه آبی» و «از نامه‌ای حک شده بر سنگ»، پیرامون نقدنویسی و وضع نقد شعر گفت‌وگویی کرده‌ایم که می‌خوانید:

○ یک شعر را با چه معیارهایی نقد می‌کنید؟

معیارهای من، اول ساختار و فرم است، دوم زبان، سوم محتوا و فضای کلی شعر. از نظر من، در درجه اول شعر باید ساختار شاعرانه داشته باشد، یعنی یک پیکره انداموار که همه اعضای این پیکره باید با هم تعامل و هماهنگی داشته باشند. در چنین فضایی ما به فضایی شاعرانه می‌رسیم. کار شاعر، ساختن فضایی شاعرانه است، یعنی فضایی واحد و مخیل که بتواند تخیل و اندیشه مخاطب را به کار بیندازد. و در این تعامل میان مخاطب و شاعر است که لذت شعر مطرح می‌شود. فرم و ساختار و زبان عناصر سازنده یک شعر هستند و من فرم را می‌توانم به عنوان یک بخش جداگانه کنار بگذارم، چون شعر موفق الزامی ندارد که فرم هم داشته باشد، یک شعر می‌تواند ساختار کامل داشته باشد، اما فرم نداشته باشد. «ساختار» بنیاد و پیکره یک ساختمان است، مثل پایه‌ها و رویه یک پل، فرم تزئینات و زیباییهای ظاهری یک ساختمان (شعر) است.

○ پس در واقع شما هنگام نقد یک شعر، سعی می‌کنید ساختار و زبان و فضای یک شعر را بررسی کنید؟

در درجه اول بله. وقتی من شعری را می‌خوانم، در درجه اول به عنوان یک مخاطب با آن برخورد می‌کنم که بتوانم از آن لذت ببرم، چون اگر شعری را نقادانه بخوانید از لذت آن محروم می‌شوید. به اعتقاد من، هر کسی که مثلی را به عنوان شعر می‌نویسد، به ما یک پیشنهاد می‌کند، که بنده شعری نوشته‌ام. حالا من مخاطب، اگر در آن متن شعری اتفاق افتاده باشد، آن را شعر قلمداد می‌کنم و اگر احساس کنم که شعری اتفاق نیفتاده است، می‌گویم این، شعر نیست. در هر حال بعد از خواندن یک شعر است که می‌توانم با فضای کلی شعر ارتباط برقرار کنم و ببینم این یک شعر هست یا نه!

○ با چه معیاری به این نتیجه می‌رسید که شعر اتفاق افتاده است یا نه؟!

اساس و جوهر شعر از قدیم‌الایام تخیل است. پس اگر یک شعر مخیل باشد و تخیل مرا هم به کار بیندازد، یک شعر اتفاق افتاده است، وگرنه آن متن نمی‌تواند شعر باشد. احتمالاً یک نثر است! به نظر من «ساختار» در یک شعر، از «زبان» و «فرم» مهمتر است.

در گذشته، ما معیارهایی برای نقد داشتیم، از زمانهای قدیم شعر مورد نقد قرار گرفته است. «شکلوفسکی» تعریفی از تخیل ارائه می‌کند و تخیل را به دو بخش تخیل نثری و تخیل شعری تقسیم می‌کند. او نمونه‌ای می‌آورد و می‌گوید: «من در جایی نشسته‌ام و پسر بچه‌ای روبرویم نشسته و با انگشت از ظرفی خامه برمی‌دارد و می‌خورد. در حال خوردن خامه، کمی از خامه بر بینی او می‌چسبند. من به او می‌گویم بینی خامه‌ای! حالا اگر من در جای دیگری نشسته باشم



برده‌ام. در محل اولی که خامه و بینی خامه‌ای، در واقع از اسعاره و تخیل شاعرانه سود داشت. اما در قسمت دوم که دیگر اینها نیست، تخیل شاعرانه است.» در واقع، با چنین مثالی، ما می‌توانیم ببینیم که در یک شعر با یک تخیل شاعرانه روبه‌رو هستیم یا تخیل نثری! در شعر، ما ناگزیر هستیم که یک منطق شمری داشته باشیم. منطق شعری برخاسته از شعر است؛ به عبارتی، همان چیزی که در مورد ساختار گفتیم، یعنی اندامهایی از یک پیکره که با هم تعامل و تناسب داشته باشند.

رسیدن به این عوامل که گفتیم، خوانش دقیق و درست شعر و درک ضوابطی است که بر شعر حکومت می‌کند. اگر منتقدی نتواند شعری را بخواند حق قضاوت در مورد آن شعر را ندارد. بخاطر همین من در مقابل بعضی از شعرها و شاعران سکوت می‌کنم، چون تعریفی از شعرشان و معیارهایشان ندارم.

○ وقتی یک شعر یا یک مجموعه شعر را چند منتقد نقد می‌کنند. نگاههای مختلفی در نقدهای منتقدان دیده می‌شود، این تفاوتها و تعریفهای مختلف از یک شعر چه علتی دارد؟ در هر زمانی، تعریفها و معیارهای مشخصی برای نقد شعر وجود داشته و الان هم وجود دارد. یک آقایی با معیارهای قرن ۱۸ میلادی شعر را نقد می‌کند، یک نفر دیگر با معیارهای ادبیات مدرن و یکی دیگر با معیارهای «پست مدرن». هر سه نفر هم منتقد هستند، اما معیارهایشان متفاوت است. اختلاف در نقدهای موجود، اختلاف در دیدگاه است، نه ضوابط نقد و شعر. یعنی در دیدگاه شماست که ضابطه‌های شما مشخص می‌شود و شکل می‌گیرد. من اگر بخواهم با معیارهای حاکم بر شعر دوران قاجاریه به سراغ غزل امروز بیایم، قضاوتی متفاوت خواهم داشت، اما اگر با معیارها و ضوابط شعر امروز به غزل معاصر نگاه کنم، دید و نگاه و نتیجه دیگری خواهم داشت.

○ پس هر منتقدی معیارها و روشهای خاص خودش را دارد؟

تا آنجا که من می‌دانم و نقدهای دیگران را خوانده‌ام، منتقدان شعر ما هر کدام برای خودشان ضوابط و معیارهایی دارند. به همین خاطر اگر شما شعر واحدی را به سه یا چهار منتقد حرفه‌ای بدهید که نقد کنند، با سه یا چهار جواب و نگاه متفاوت روبرو می‌شوید. مثلاً اگر شعر «کلاغ» شاملو را بدهید که منتقدان بررسی کنند، یک نفر فقط از نظر زبانی به آن نگاه می‌کند، یکی از منظر ساختاری و دیگری محتوایی.

○ وقتی این همه تفاوت نظر، میان منتقدان وجود دارد، آیا ذات و هستی یک شعر، با نقد منتقدان، برای مخاطب شناخته می‌شود؟

ببینید، شما اشعار مثلاً «احمدرضا احمدی» را در نظر بگیرید، از زمان چاپ اولین مجموعه شعرش تا حال حاضر مخالفان و موافقان زیادی دارد. عده‌ای اشعارش را خوب و زیبا و نو قلمداد می‌کنند و گروهی دیگر آن را ضعیف و «پیش شعر» می‌دانند. شعر و شاعر، واحدند و شناخته شده، اما نظرها در موردشان متفاوت است، چرا؟ به این علت که از منظرهای متفاوتی با آنها برخورد می‌کنند. برای کسی که شعر را فقط شعر «شاملویی» می‌داند، شعر احمدرضا احمدی شعر خوبی تلقی نمی‌شود.

○ شما فرض کنید مخاطب می‌خواهد درباره هستی و درونمایه شعر احمدرضا احمدی به نتیجه‌ای برسد، اما با این تعریفها و منظرهای متفاوت به جایی نمی‌رسد، درست است؟!.

مشکل دقیقاً همین است که مخاطبان ما مانده‌اند که چه چیز شمر است و چه چیز شعر نیست! و همانطور که گفتیم این امر به این خاطر است که هر منتقدی به گونه‌ای خاص به شعر نگاه می‌کند. مخاطبی که نقد «نوری علا» را بر اشعار احمدرضا احمدی خوانده باشد، نسبت به کسی که نقد «براهنی» را بر اشعار احمدرضا احمدی خوانده باشد، نگاه متفاوتی به اشعار او خواهد داشت و حالا کسی که هر دو نقد را خوانده باشند، در واقع نگاهی متفاوت با دو نفر اول خواهد داشت.



ما دو نوع مخاطب داریم، «مخاطب خاص» و «مخاطب عام». مخاطبان خاص همیشه مهم و تاثیرگذار بوده‌اند؛ در واقع، آنها پلهای ارتباطی میان شاعر و مخاطب عام هستند. درک اشعار نیما برای مخاطب عام در گذشته، دشوار بود، اما حالا نسل جوان علاقه مند به شعر، راحت با اشعار نیما کنار می‌آیند، به این خاطر که عده بیشتری از مردم به مخاطب خاص تبدیل شده‌اند. در قسمتی از «چهار مقاله عروضی» به نقد و تفسیر شعر رودکی پرداخته شده. در واقع این کتاب که اولین نقد شعر فارسی است، کمک موثری به نسلهای بعد می‌کرد که بتوانند شعر رودکی را بهتر درک کنند و با عناصر این شعر و زیباییهای آن آشنا شوند. در واقع اینجا نقش یک مخاطب خاص مثل نظامی عروضی مشخص می‌شود.

○ از نظر شما، نظامی عروضی یک مخاطب خاص است نه یک محقق و منتقد ادبی؟! اگر کتاب «چهار مقاله» را خوانده باشید، در چهار موضوع پزشکی، نجوم، دبیری و شعر نوشته شده، این چهار دانش که عروضی درباره آنها نوشته، چهار هنر و دانش مورد نیاز دربار شاه بوده است. با این تعریف، نظامی عروضی نقش یک محقق و یا منتقد را بازی نمی‌کند، بلکه نقش یک راوی را بازی می‌کند. در واقع به نوعی می‌توان گفت «نظامی عروضی» هم یک منتقد است و هم یک مخاطب خاص شعر. مخاطب خاص، توانایی بالایی برای درک و انتقال یک شعر به میان مردم و مخاطب عام دارد. پس او را می‌توان برای ادبیات مفید و جدی تلقی کرد. اما منتقد گامی جلوتر از مخاطب خاص است، چون با بینشی علمی و عمیق به سمت شعر می‌رود و جهان شعر را می‌شناسد.

اما سوال اصلی شما در مورد تفاوت نقدها بود که باید بگوییم، این تفاوت نقدها و نظرها وجود دارد و نمی‌توان انتظار داشت که منتقدان هم‌رای و هم‌سان بشوند. تفاوت همواره پویایی و تحول را در خود دارد! مخاطب باهوش، عملاً می‌تواند منتقدی را انتخاب کند که با افکار و روحیاتش سازگارتر است و نقدهای او را بخواند و یا این که نقدهای متفاوت را بخواند و در نهایت خودش در مورد یک اثر شعری قضاوت کند.

○ به نظر شما، نقدهای ما یا نقدهای خارجی قابل مقایسه است؟ تا آنجا که من از نقدهای غربی‌ها خوانده‌ام، منتقدانی مثل «بلوم»، یا «الیوت» که در نقدنویسی مطرح هستند، واقعاً کولاک می‌کنند. آنها در نقدهایشان چیزهایی را مطرح می‌کنند یا از دل اثر، موارد نامکشوفی را بیرون می‌کشند که واقعاً برای مخاطب مهم و قابل توجه است. «درک والکوت» برنده جایزه نوبل و از شاعران مطرح امریکاست. در منتقد به نامهای «زبارت باخ» و «کالبرت نیول سینک» آمده‌اند کتابی نوشته‌اند با عنوان «زندگی دیگر» و در دو فصل، به طور مفصل در مورد کلیت شعر «زندگی دیگر» و فضاهای آن صحبت کرده‌اند.

در فصل دوم به تریف کنایه‌ها و واژگان مبهم شعر پرداخته‌اند و به نوعی شعر «درک والکوت» را رمزگشایی کرده‌اند. شما وقتی یک شعر را با تحلیلی جامع و کامل، به این صورت بخوانید، لذت خاصی از آن شعر می‌برید. چنین نقدها و کتابهایی در ایران بی‌سابقه است و تا به حال انجام نشده است! من این شعر را قبلاً خوانده بودم، حالا که این کتاب را در مورد این شعر خواندم، واقعاً دریچه‌های تازه‌ای برایم باز شده است.

ما هم منتقد داریم و در کشورمان نقد نوشته می‌شود، اما صریح و قاطع بگوییم که بیشتر چیزهایی که به عنوان نقد نوشته و چاپ می‌شود، در حد «بررسی کتاب» است. در کشور ما نقد و بررسی کتاب تقریباً با هم یکی شده و تفاوت خاصی میان آنها دیده نمی‌شود.

○ نقد، یک امر خشک و علمی است، شما شعر هم می‌گویید. چطور این دو را کنار هم دارید؟ شعر در بن ذاتی و درونی است، من نمی‌توانم شعر نگویم. اما نقد شعر، یک عمل آگاهانه است که من در کنار شعرم آن را انجام می‌دهم. گاهی با شعر خودم هم برخورد انتقاد می‌کنم، اما اول شاعرم، بعد منتقد یا هر چیز دیگر...

○ می‌توانید ۵ منتقد خوب شعر را از دیدگاه خودتان نام ببرید؟ رضا برهانی، حقوقی، دستغیب، عنایت سمیعی و محمود معتقدی.

